

## منظور از اجرت‌المثل زن در خانه چیست؟

اجرت‌المثل زن، مبلغی که بابت خدماتی که زن، خارج از وظایف خود انجام می‌دهد، دریافت می‌کند اجرت‌المثل نامیده می‌شود. میزان این مبلغ توسط کارشناس و با در نظر گرفتن شرایط لازم تعیین می‌شود.

تقاضای اجرت‌المثل تنها مختص به زمان طلاق نیست و زن حتی می‌تواند اجرت‌المثل خود را روزبه‌روز مطالبه کند اما در شرایط فعلی جامعه، مطالبه اجرت‌المثل به زمان اختلاف و درگیری و زمان درخواست طلاق اختصاص یافته است.

دریافت اجرت‌المثل منوط به وجود شرایطی است که در صورت اثبات حصول آن شرایط به دادگاه اجرت‌المثل به زوجہ تعلق می‌گیرد. انجام اموری

مانند نظافت منزل، آشپزی و حتی شیر دادن به فرزند که شرعاً بر عهده زن نیست او را مستحق اجرت‌المثل می‌کند. به زن ناشزه نفقه تعلق نمی‌گیرد اما چنانچه این زن تمکین نداشته، ولی امورات منزل را انجام داده و از فرزندان نگه‌داری کرده است، او مستحق دریافت اجرت‌المثل است.

زن باید برای مطالبه اجرت‌المثل به یکی از دفاتر خدمات قضایی مراجعه کرده و دادخواست خود را در دادگاه خانواده مطرح کند. پس از رسیدگی به پرونده و اثبات شرایط به دادگاه، مبلغی برای کارشناسی به حساب کانون کارشناسان واریز و کارشناس تعیین شده یک هفته تا ۱۰ روز بعد نظر خود را اعلام می‌کند. در صورت عدم پرداخت، زوجہ می‌تواند درخواست صدور حکم جلب یا توقیف اموال کند.

# قربانی خشم مادر

## ماجرای قتل دختر سه ساله به دست مادرش و راز گشایی از این جنایت خاطره یکی از بازپرسان سابق تهران است که این هفته آن را روایت کرده‌ایم

۱۵ سال قبل بازپرس ویژه قتل تهران بودم. ساعت چهار بعد از ظهر و در گرمای تیرماه کم‌کم آماده می‌شدم برای رفتن به خانه و امیدوار بودم که قتلی در روز کشیک من رخ ندهد و انسان بی‌گناهی کشته نشود. همین که آمدم از در دادسرا خارج شوم، تلفن کشیک زنگ خورد. آن سوی خط مأمور یکی از کلانتری‌های تهران بود و اعلام کرد دختر بچه سه ساله‌ای به صورت مشکوک در درمانگاه فوت کرده است. از او خواستم به تیم جنایی آگاهی خبر دهم و خودم هم با خودروی ویژه قتل راهی درمانگاه شدم. وقتی رسیدم، زن و مرد جوانی در راهرو گریان ایستاده بودند.

در یکی از اتاق‌ها با جسد دختر سه ساله‌ای روبه‌رو شدم که صورتش کامل کبود شده بود. پزشک درمانگاه اعلام کرد وقتی دخترک را به درمانگاه آوردند هیچ علائم حیاتی نداشت و مشخص بود که دقایقی از مرگش گذشته است.

از پزشک قانونی خواستم جسد را معاینه کند که پس از یک ربع، اعلام کرد دختر بچه خفه شده و به قتل رسیده است. همان لحظه دستور دادم پدر و مادر بچه بازداشت شوند و در همان درمانگاه بازجویی از آنها را شروع کردم.

ابتدا پدر بچه که مردی ۳۵ ساله است، وارد اتاق شد و از او خواستم حادثه را شرح دهد. او گفت: حدود ساعت ۱۰ و ۱۴ دقیقه بود که دختر هفت ساله‌ام تماس گرفت و گفت مائده حالش خوب نیست. فوراً مغازه را بستم و با یک موتور خودم را به خانه رساندم. ساعت ۱۴ و ۳۵ دقیقه به خانه رسیدم. همسر مشغول نماز خواندن بود. وقتی نمازش تمام شد، قضیه را جویا شدم که او گفت مائده حالش به هم خورده است. سراغ مائده رفتم و دیدم صورتش کبود و بدنش سفید شده است. او را برداشتم و با همان موتور به سمت درمانگاه بردم که بعد از رساندن به درمانگاه، پزشکان

گفتند فوت کرده است. از او خواستم در مورد همسرش توضیح دهد که گفت: همسرم عادت به کتک زدن بچه‌ها نداشت؛ البته گاهی عصبانی می‌شد و مدتی هم قرص اعصاب مصرف می‌کرد. یعنی همسرم با سنگدلی دختر سه ساله‌ام را کشته و با صحنه‌سازی قصد داشت من را فریب دهد؟ ما زندگی خوبی داشتیم و نگذاشتم که همسر و دودخترم کمبودی حس کنند. نمی‌دانم چرا همسرم این کار را کرده است. مگر بچه سه ساله، چه

گناهی دارد که باید کشته شود؟

پدر را آرام کردم و از مأمور آگاهی خواستم که این مرد را بیرون برده و مادر مائده را برای بازجویی داخل بیاورد. زن ۳۰ ساله چادرش را روی صورتش کشیده بود و گریه می‌کرد. از او خواستم بگوید چرا دخترش را کشته است. یکباره خشمگین شد و با قطع کردن گریه‌هایش فریاد زد: دخترم حالش بهم خورد و تا به دکتر برسانیمش فوت کرد. من تقصیری در مرگش نداشتم.

یک لیوان آب به او دادم و گفتم که می‌دانم مائده خفه شده و تو این کار را کردی؛ حال برایم تعریف کن چه شد؟

افسانه‌که کمی آرام شده بود، شروع به اعتراف کرد و گفت: نمی‌خواستم او را بکشم. مائده از صبح اذیت می‌کرد. چند بار خواهر هفت ساله‌اش به نام مطهره پیش من آمد و گفت که مائده نمی‌گذارد او فیلم نگاه کند. کم‌کم از دست

اذیت‌های او کلافه شدم. روی زمین نشسته بودم که ناگهان با یک گوشی تلفن همراه به سرم ضربه‌ای زد. از شدت عصبانیت چند سیلی به صورتش زدم و زمانی که شروع به گریه کرد و جیغ زد، جلوی دهانش را به مدت پنج دقیقه گرفتم. وقتی به خودم آمدم بچه‌ام کبود شده بود و تکان نمی‌خورد. من نمی‌خواستم او را بکشم و فقط می‌خواستم آرام شود. چند وقتی بود ضعف اعصاب داشتم و قرص مصرف می‌کردم. اذیت‌های مائده زیاد شده بود و من کلافه بودم.

فقط می‌خواستم ساکت شود. بعد از این که او بی‌هوش شد، موضوع را به شوهرم گفتم و با آمدن او به خانه، دخترم را به درمانگاه بردیم اما کار از کار گذشته بود. با اعترافات مادر جوان، دستور دادم پدر آزاد شود و جسد مائده هم به پزشکی قانونی منتقل شود. به افسر پرونده گفتم زن جوان به آگاهی منتقل شود تا تحقیقات کامل انجام شود. ساعت ۹ شب کارم تمام شد و به سمت خانه بازگشتم.

در طول مسیر به این فکر می‌کردم که چرا یک مادر باید کنترل اعصابش را از دست بدهد و پنج دقیقه جلوی دهان کودک سه ساله را بگیرد و به سر و صورتش ضربه بزند؟! صبح فردا زن جوان را به دادسرا آوردند و دستور دادم سلامت روانش بررسی شود که بعد از چند روز مشخص شد دارای مشکل اعصاب بوده اما در زمان قتل فرزندش در حالت طبیعی بوده و می‌دانسته این عملش، می‌تواند باعث مرگ دختر بچه شود.



## خاطره جنایی

# تشر

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۵ اردیبهشت ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۵۷

## دارمکافات

در این ستون زندگی قاتلانی که سرانجامی جز مرگ نداشتند را بر اساس محتویات پرونده و با روایتی از سوی خودشان مرور کرده‌ایم. این هفته سراغ قاتلی رفتیم که پدر و نامدری‌اش را کشت.

۴۵ بهار از زندگی را پشت‌سر گذاشتم که ۱۰ سال آن در زندان بود؛ ۱۰ سالی که با بیم و امید قصاص یا بخشش همراه بود.

در این سال‌ها هر وقت هم سلولی‌ام قصاص می‌شد، خاک مرگ و ناامیدی رویم می‌ریختند و هر وقت خبر بخشش قاتلی از پای چوبه‌دار می‌آمد، به زندگی امیدوارتر می‌شدم. برای تعریف ماجرا

باید به سال ۸۹ برگردم. ۱۲ سال پیش به خاطر بدرفتاری‌های پدرم، مادرم از او جدا شد. من و خواهرانم با مادرمان زندگی می‌کردیم. پدرم بعد از مدتی دوباره ازدواج کرد و صاحب سه پسر شد و با هم در خانه‌ای روستایی در بومهن زندگی می‌کردند که گاهی به ملاقات‌شان می‌رفتم اما ۱۰ سال قبل بعد از آن‌که از زنم جدا شدم و مهریه ۱۱۴ سکه‌ای او را دادم، دچار مشکلات مالی و روحی شده و برای ادامه زندگی نزدشان رفتم. روز جنایت من برای شکار کبک و خرگوش رفته بودم. شب که بازگشتم، سر مسائل جزئی با پدرم دعوی‌مان شد. او داسی برداشت و ستمم پرت کرد. با تفنگی که دستم بود، ستمش شلیک کردم که زخمی شد و فوت کرد. نامادری‌ام با چوبدستی به من حمله کرد که با قنداق تفنگ ضربه‌ای به سرش زدم. در این هنگام تیری از سلاح به پایم خورد و زخمی شدم و بعد نامادری‌ام را کاشتم. سه برادر ناتنی‌ام شاهدان جنایت بودند. ۲۰ کیسه سیمان و گوسفندانی را که سهم خودم بود، فروختم تا پای زخمی‌ام را درمان کنم. پشت حیاط خانه گودال حفر کرده و اجساد را همراه چند جلد کتاب، یک صندلی چوبی و مقداری کاه انداخته و آتش زدم. بعد هم سعی کردم راز جنایت را مخفی کنم اما خیلی زود همه چیز برملا شد و من دستگیر شدم. در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه و به قصاص محکوم شدم که این حکم در دیوان عالی کشور مهر تأیید خورد.

در این سال‌ها خیلی تلاش کردم که رضایت اولیای‌دم را بگیرم. خانواده خودم رضایت دادند اما خانواده نامادری‌ام رضایت ندادند و بعد از ۱۰ سال از قتل در زندان رجایی شهر پای چوبه‌دار رفتم و تلاش‌هایم برای جلب رضایت آنها بی‌نتیجه شد و با اصرار برادران ناتنی‌ام، حکم قصاص اجرا شد.

